

نگاه

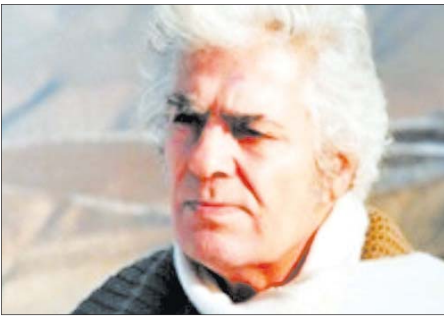
درباره کتاب «بام بلند هم چراغی» گفت‌وگو با آیدا سرکیسیان

قلب برای زندگی بس است



علی‌رضا کیوانی‌نژاد

این روزها ویدئو جذابی در شوره‌زار تلگرام پخش شده است و از آن جا که مضمونش جدی است طبیعتاً کمتر هم دیده شده است نسبت به آن چه جنبه شادی و بعضاً وقت‌گذرانی دارد. ویدئو و مضمون آن ساده اما پرمغز است: مربی بچه‌های کارگاهش را دور هم جمع می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد با هم مسابقه دو بدهند. همه در خط شروع می‌ایستند ولی قبل از این‌که چون تیری از چله رها شوند، مربی از آن‌ها می‌خواهد به سوالاتی جواب دهند و اگر پاسخ سوال مثبت است دو قدم بیابند جلو و اگر پاسخ منفی است، سر جای‌شان بایستند. سوال‌ها ساده‌اند، این‌که کدام‌تان در خانواده خوبی رشد کرده‌اید، در دانشگاه خوبی درس خوانده‌اید، دوستان ثروتمند دارید، فرصت شغلی مناسبی در انتظارتان است و الخ. بعد دوربین در لانگ‌شات نشان می‌دهد که حدوداً دوسوم آن جماعت سر جای‌شان ایستاده‌اند و عده کمی توانسته‌اند چندقدم بیابند جلو، آن هم فقط چندقدم. به همین راحتی مربی برای‌شان توضیح می‌دهد که فرصت‌های زندگی به مساوات بین تمام انسان‌ها تقسیم نمی‌شوند ولی همین‌که خودت را بشناسی می‌بینی در خط شروع مسابقه‌ای ایستاده‌ای که نه قانون دارد نه قاعده و اگر هم قانونی در کار باشد، احتمالاً در قاطبه موارد قانون، قانون جنگل است. و این‌که سرنوشت انسان‌ها را استعدادشان تعیین نمی‌کند بلکه انتخاب‌های‌شان تعیین‌کننده است. بعد آن بچه‌ها با هم مسابقه می‌دهند و ویدئو درست جایی تمام می‌شود که قلابش گیر می‌کند به ذهن ما و مثل مته سوراخ می‌کند و دست‌بردار نم‌یست.



شاملوی شاعر هم بی‌گمان اگر در همان مسابقه شرکت می‌کرد از ابتدا منکوب می‌شد، همان‌جا می‌ایستاد، تو گویی به باتلاقی فرورفته باشد. بعد همان آدمی که می‌بینی از همه عقبت‌تر ایستاده، مسابقه را با فاصله نجومی از میلیون‌ها نفر تمام می‌کند و می‌شود «شاعر سسل‌ها». شاید به همین دلیل دوست داریم جزئیات زیادی درباره زندگی‌اش بدانیم، نیز درباره احوالات و افکارش، دیگر چه بهانه‌ای از این بهتر که گفت‌وگوی مفصل سعید پورعظیمی با آیدا شاملو را بخوانیم که بهترین‌ها در شناخت شاعری است که جهان جدیدی را پیش‌روی ما گذاشت و بیش از هر شاعر دیگری، در عصر و زمانه خودش، بر جریان شعر ایران تاثیر گذاشت، تأثیری که تا امروز هم ادامه دارد و قطعاً ادامه‌دار هم خواهد ماند.

«بام بلند هم چراغی» گفت‌وگوی آیدا سرکیسیان، همسر احمد شاملو، را نشر هرمس منتشر کرده است. کتاب ارزشمندی که شاید مهم‌ترین وجه تمایز آن نسبت به کتاب‌هایی از این دست، مستندبودن آن باشد که راه را بر هرگونه کتاب‌سازی‌های مشابه می‌بندد و چه کسی بهتر از آیدای شاملو که درباره او صحبت کند: کسی که زیر «سقف بلند تقاهم» روزهای زیادی را با شاملو سپری کرد و بهانه عاشقانه‌سرودن بسیاری از زیباترین اشعار شاعر بود. البته که آیدآ در این مصاحبه، آدمانده و هوشمندانه، از اظهارنظر درباره شعر شاملو شانه خالی می‌کند و این مهم را به خواننده می‌سپارد ولی کاملاً حساب‌شده، آن‌جا که حس می‌کند باید درباره شعری حرفی بزند، چوری اظهارنظر می‌کند که به ترجیح قیای کسی برخورد. کتاب حاوی نکات جالبی از زندگی شاملو است که کمتر به آن پرداخته شده است و مصاحبه‌کننده هم تلاش کرده با جمع‌آوری مستندات، تا آن‌جا که برایش مقدور بوده، بر غنای کار بیفزاید، چه هر کاری در نهایت می‌تواند نقطه‌ضعف‌هایی هم داشته باشد که این اثر هم از آن مستثنی نیست ولی حداقل از این منظر که آیدآ تاکنون چنین مفصل تن به مصاحبه نداده است، برگ برنده‌ای است که ارزش بارهاخواندن را دارد. این کتاب می‌تواند پیام‌های زیادی داشته باشد از جمله این‌که به خواننده یادآوری می‌کند در سالمرگ یا زادروز شاملو، هر شعری را به اسم آن مرحوم در قاب حافظه‌اش جا ندهد. برای درک بهتر این موضوع کافی است نگاهی به صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵ بیندازید تا ببینید آیدآ حتی نام اشعار چاپ‌نشده شاملو را هم ذکر می‌کند که تعدادشان از انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کند: سه تابوت فریب، غوغا بر سر چیست؟، رسالت، حادثه، تو را فرصت فاش گفتن نیست؟، کجایی تو؟ و حکایت ساده و کیرم انگبین هاسمیک و باد. و نکته پایانی این‌که باید به چنین تلاش‌هایی برای مکتوب‌کردن تاریخ شفاهی پروسال دهیم هرچند که فلاان اظهارنظر به دل ما ننشیند. خواندن این کتاب، حتی برای کسی که شاملو و شعرش را نشناسد، موهبت است. این‌که یاد بگیریم دوست‌داشتن یعنی چی، و چه‌طور می‌شود کسی را دوست داشت بی‌آنکه او را آزاد و چه‌طور می‌شود درک کرد که «شب از ستاره‌ها تهاتر است». یادمان باشد که وظیفه مستندسازی‌هایی از این دست، روایت است نه قضاوت. و البته به قول «کارل یونگ» از آن‌جا که فکرکردن سخت است مردم قضاوت می‌کنند.

۱- عنوان این یادداشت برگرفته از شعر «افق روشن»

شاملو است.

بام بلند هم چراغی اثر علی‌رضا کیوانی‌نژاد

علی‌رضا کیوانی‌نژاد

بام بلند هم چراغی، با آیدآ درباره احمد شاملو

سعید پورعظیمی

نشر هرمس

داستان‌مرز

«چهار شیخ در محاق، لباس

یکدست سیاه به‌تن، درحالی‌که سر و صورت خود را پوشانده بودند از شیب تپه‌های بی‌درخت جالق پایین آمدند. در تاریکی نیمه‌شب بی‌ماه، کنار سکوی سیمانی که نشان نقطه‌ی صفر مرزی بود ایستادند. آن‌جا در گوش هم پیچ کردند و کمی بعد دوباره به راه افتادند و بی‌هیچ صدایی خود را به ابتدای تپه‌های سنگی کُمی رساندند. آن‌که جلوتر از بقیه می‌رفت باریک و قدبلند بود و زیر لب مدام چیزی زمزمه می‌کرد. وقتی خیال می‌کرد صدایی شنیده یا وقتی گمان می‌کرد صدایی از خودشان بلند شده، نقطه‌ی نورانی لبیز را لحظه‌ای روی زمین می‌انداخت و سه نفر دیگر می‌ایستادند تا دوباره با لک‌ی کوچک نور علامت حرکت بدهد...». آنچه خواندید سطرهای آغازین رمانی است با عنوان «نقطه‌ی صفر مرزی»، نوشته مرتضی خبازیان‌زاده که اخیراً در نشر «مرزی» رمانی حادثه‌ای و مبتنی بر تعلیق و هراس است و حوادث آن در مرز ایران و پاکستان رخ می‌دهد.

موضوع رمان «نقطه‌ی صفر مرزی» درگیری مرزبانان ایرانی با قاچاقچیان از یک سو و یک گروه بنیادگرا در پاکستان از سوی دیگر است و ماجرا آن‌جا به اوج می‌رسد که منافع قاچاقچیان و بنیادگرایان پاکستانی به هم گره می‌خورد و آن‌ها با هم یک عملیات گروگان‌گیری را تدارک می‌بینند. صحنه‌های رمان در هر دو سوی مرز می‌گذرد و رمان ضمن روایت ماجرای اصلی به درون زندگی شخصیت‌های داستان می‌رود. شخصیت‌هایی که بعضی از آن‌ها از فرط استیصال و فقر بنیادگرا شده‌اند و بعضی دیگر در دفاع از مرز و حین انجام وظیفه و مقابله با قاچاقچیان و بنیادگرایان جان‌شان به خطر افتاده است. آنچه در ادامه می‌خوانید قسمتی دیگر است از این رمان: «آن شب تکه‌ای از ورق سقف برجک کنده شده بود و باد آن را بلند می‌کرد و به اسکلت آهنی می‌کوبید. باد سرد از درز ورق‌های حلبی سقف رد می‌شد و صدای سوت در برجک یخ‌زده می‌پیچید. جلو پای علی بخاری برقی روشن بود، اما گرما از ساقی پا بالاتر نمی‌آمد. از روز قبل هوا سرد شده بود و سرما شب‌ها تیز می‌شد. بی‌ادب سرما را در محوطه‌ی موتور می‌چرخاند و برجک نگهداری را تکان می‌داد. علی نگاهش به سقف برجک بود که صدایی شنید. گوش تیز کرد، انگار کسی روی سرن‌یزر حاشیه‌ی

نقطه‌ی صفر مرزی



نقطه‌ی صفر مرزی

مرتضی خبازیان‌زاده

نشر مرکز

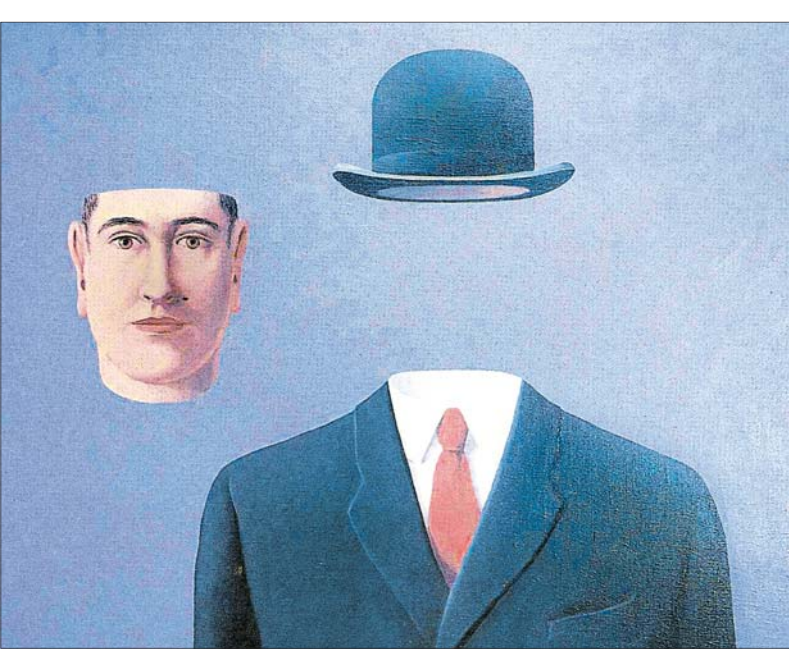
محوطه راه می‌رفت. حاشیه‌ی محوطه و فнс‌های دور موتورِ هنگ با نورافکن‌هایی که روی برجک‌ها نصب شده بود روشن می‌شد. با نور نورافکن‌ها باریک‌های در امتداد فнс‌ها روشن می‌شد و روشنایی به‌سختی تا روشنایی نورافکن برجک بعدی می‌رسید. انگار نور زرد نورافکن‌ها با تاریکی آن‌سوی فنس‌ها می‌میز داشت و ناگهان تمام می‌شد. آن‌سوی فنس‌ها جز پرهیب تاریکی از تپه‌های کوناه چیزی دیده نمی‌شد. علی ایستاده بود و به دالان باریک روشنایی نگاه می‌کرد و باد سرد دور سر او می‌پیچید و بالای او سرن‌یزر در شگاف سقف فلزی زوزه می‌کشید. نشست؛ قلبش در سینه می‌کوفت. از چند روز قبل که دزدها شبانه وارد هنگ شده بودند، نگهبانی جدی‌تر شده بود. برجک‌های نگهبانی چهار متر ارتفاع داشتند و به اطراف مسلط بودند. سمت راستِ برجک سه انبارهای موتورِ هنگ بود و سمت چپ باشگاه افسران. نفس عمیقی کشید و دوباره روی پا ایستاد. سعی کرد فکرش را جمع کند. آرام‌آرام ضرابان قلبش زیاد می‌شد و نفس در سینه‌اش جا نمی‌گرفت. تفنگش را بالا آورد...».

ادبیات

به مناسبت انتشار رمان «تعقیب» و انتشار مجدد کتاب «فلسفه‌ی هنر از دیدگاه مارکس»

تعقیبِ بت‌واره‌گی رمان

مجید غروی



نقد مارکس را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: '! ساختار رمان «اسرار پاریس» محصول واژگونی جهان واقعی است، اشخاص رمان فاقد روح، ذهن و منش خاص خودشان‌اند، انگیزه‌های‌شان نیز انتزاع محضی است که مناسبتی با واقعیت زندگی‌شان ندارد بلکه موظف‌اند منظر خاص نویسنده را بیان کنند و اعمال و نیات‌شان واژگونه است و نیاز است از ایده‌ها به‌قصد شناختن کاراکترها مدد گرفت. اتفاقات و حوادث رمان به‌گونه‌ای است که نویسنده امکان مطرح‌کردن ایده‌هایش را داشته باشد و صرفاً از سر تصادف انتخاب شده است. این ساختار نویسنده را مجبور می‌کند تا با آگاهی از واقعیت‌های تاریخی، اقتصادی و اجتماعی، و بهره‌گرفتن از زیبایی‌شناسی متکی بر فرهنگ غنی، دست به آفرینش رمانی زده است که علاوه‌بر اعلام نارضایتی از وضع موجود دو خطر در کمین انسان خیالیبار را به تصویر کشیده‌است. آله‌خو کارپانتیه در رمان «تعقیب» "راوی

اکنون از پاریس «تیره‌وتار» و پُرمرزوراز، جهان فقیر آدم‌های فقیر و توسری‌خورده‌ای که گرفتار انواع فساد و بدبختی‌اند، به آمریکای جنوبی قرن بیستم، جهان انقلاب‌ها و خروش‌ها، به «دوران محاکمه» و «تاخت‌وتاز» و «عصر تاراج و بغما» برویم و «سرانجام برای تنوع هم که شده» "نویسنده‌ی آگاه و آزادی را به خاطر بیابوریم که بسا آگاهی از واقعیت‌های تاریخی، اقتصادی و اجتماعی، و بهره‌گرفتن از زیبایی‌شناسی متکی بر فرهنگ غنی، دست به آفرینش رمانی زده است که علاوه‌بر اعلام نارضایتی از وضع موجود دو خطر در کمین انسان خیالیبار را به تصویر کشیده‌است. آله‌خو کارپانتیه در رمان «تعقیب» "راوی مردمان گرفتار به دست دیکتاتوری و خیال‌ها می‌شود و با تجسم «مرد ماتئیک» و «مرد آرمان انتزاعی» خطرات عدم آگاهی به واقعیت‌های موجود جامعه را گوشزد می‌کند. رمان «تعقیب» در بحبویه حوادث سال‌های پیش از انقلاب کوبا نوشته‌شده است و دربردارنده تجربیات کارپانتیه در مبارزه با دیکتاتوری کوبا در دهه سی میلادی است. رمان با ورود به جهان «مرد بلیت‌فروش»، که علاقه‌مند به موسیقی است، آغاز می‌شود. مرد بلیت‌فروش، سرخورده و عقیم در جهان واقعی، که جهان پنهان‌ر موسیقی فقط رخصت بلیت‌فروشی‌اش را به او داده است، گام در راه نوستالژی و خیالپای‌ها گذاشته است. او در این خیال‌ها گرفتار است تا زمانی که مرد دوم، که کاراکتر اصلی رمان است، با خرید بلیت و پرداخت اسکناسی درشت، به مرد بلیت‌فروش فرضی به‌قصد شبی را به عیش گذراندن همراه با ارضاء نیازهای غریزی و مادی‌اش می‌دهد. اما اسکناسی که مرد دوم تحویل داده است به‌نظر می‌رسد که دیگر از اعتبار افتاده باشد و رویاها و خیالپای‌های مرد بلیت‌فروش نقش بر آب می‌شود و او ناتوان، باز هم سر از محل کارش، که مکان برگزاری کنسرت «اروئیکا»ی تبهوون است، درمی‌آورد. در قسمت دوم رمان، در فضای موسیقایی کنسرت و در تنش تعقیب‌وگریزی که «مرد فراری» پشت‌سر گذاشته است، خواننده با سرگذشت زندگی واقعی و انقلابی او آشنا می‌شود. او به‌قصد تحصیل به پایتخت آمده و پس از چندی زندگی لااقدانه و خوشگذرانی‌های جوانی و دانشجویی با محافل انقلابی آشنا و با این گزاره مواجه شده که در زمان مبارزه، در دورانی که قهرمان‌ها به ضرب نیروهای ارتجاعی به خاک‌وخون کشیده می‌شوند، فرصت

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه

آله‌خو کارپانتیه

ترجمه ونداد جلیلی

نشر چشمه